

امام احمد الحسن عليه السلام را اينگونه شناختم

نويسنده: شيخ ناظم العقيلي

ترجمه: گروه مترجمان انصار امام مهدي عليه السلام

من شیخ ناظم العقیلی، اهل عراق / استان میسان، و از طلاب حوزه علمیه در نجف اشرف، هنگام آغاز دعوت مبارک یمانی در سال ۲۰۰۲ م (۱۳۸۱ ه.ش) در شهر نجف و در منطقه نصر (حی النصر) سکونت داشتیم، و از اولین مومنان به این دعوت بودم، الحمدلله و المنّ، و از خداوند میخواهم که مرا ثابت قرار داده و عاقبتم را بر ولایت و یاری امام مهدی و فرزندش و وصی و فرستاده‌اش سیداحمدالحسن ع ختم کند، همانا او شنوا و اجابت کننده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد واله الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: از امام رضا ع شنیدم که فرمود: "خداوند بنده ای را رحمت کند که امر ما را زنده می‌کند." به ایشان عرض کردم: امر شما چگونه زنده می‌شود؟ ایشان فرمود: "علوم ما بیاموزند و آن را به آموزش دهند؛ چرا که مردم اگر نیکی‌های سخنان ما را بدانند، از ما دنباله روی می‌کنند..." عیون أخبار الرضا ع، ج ۲ ص ۲۷۵

به خاطر این معنا، و به خاطر دوست داشتن خیر و خوبی و مصلحت و هدایت مردم، و افزایش شناخت مومنین، بخشی از آن چیزی را که از سید احمد الحسن (ع) -وصی و فرستاده امام مهدی(ع) و یمانی موعود- شناختم، می‌نگارم.

می‌گویم: خداوند بلندمرتبه فرمود: ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ . (هیچ سخنی را به زبان نمی‌گوید جز اینکه نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است). ق، ۱۸

او را اینگونه شناختم:

سید احمدالحسن ع وصی و فرستاده امام مهدی (ع) و یمانی موعود، اولین مهدیین و طالع المشرق، ستاره صبح و سپر داود، سعد السعود و نشانه معبود، درود خداوند بر ایشان و بر پدران و فرزندان‌شان، تا زمانی که خورشید طلوع و غروب می‌کند و تا زمانی که باد می‌وزد و ساکن میشود، درود همیشگی تا زمانی که شب و روز وجود دارد و تا زمانی که انسان و جن نفس می‌کشند.

او را اینگونه شناختم:

از روز اولی که او را شناختم تا کنون... او صاحب قرآن است، از قرآن جدا نمیشود و قرآن نیز از او جدا نمیگردد.. در تلاوت آن و تدبر در معانی اش غوطه ور است.. آن را تفسیر و تاویل میکند.. شب را تا به صبح مشغول شرح و بیان و آموزش آن، همراه ما سپری میکند...همیشه ما را نسبت

به حفظ و تلاوت قرآن و تدبر در آن و برگرفتن عبرت و حکمت از آیات و قصه هایش تشویق میکند و اینکه آن را به عنوان نماد و قانون و روش و جامه بگیریم

تفسیر و یا تاویل قرآن بر او دشوار نیست، گویی از دریایی مینوشد که فروکش نمیکند، برای هر سوالی پاسخ آماده دارد، غواصی است که مرواریدهای قرآن را استخراج میکند و در بطن‌های آن تعمق میکند، گویی از صدها سال قبل، نزد او به امانت بوده است - او اینچنین است - ، چیزی از قرآن بر او متشابه نیست، بلکه همه ی قرآن در هر لحظه نزد او محکم است، خداوند بلند مرتبه میفرماید: **بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ۗ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ** (ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد؛ و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی‌کنند!)
العنکبوت/۴۹

او را اینگونه شناختم:

با محبت اهل بیت و شیعیان نیکشان انس و الفت دارد .. شبانه روز از آن‌ها یاد میکند .. وقتی با او معاشرت میکنی یقین پیدا میکنی که این مرد، فطرتش بر محبت اهل بیت ع سرشته شده است، و ذکر و یاد آن‌ها از زبانش نمی‌افتد .. او یا از فضائل و مقامات و کرامات اهل بیت یاد میکند و یا احادیث و زندگانی و روش آن‌ها را تبیین میکند و شرح میدهد .. هرکسی را که از او حرف‌شنوی دارد، به التزام به روش و اخلاق اهل بیت و اجرای آن بشکل عملی و واقعی در بین مردم، فرا میخواند .. نه فقط بشکل زبانی.

او را اینگونه میبینی که در برابر کسیکه مخالف قرآن و روایات محمد و آل محمد است، بشکل محکم و انعطاف ناپذیر می‌ایستد، اگرچه شخص مخالف نزدیکترین و محبوب‌ترین فرد نزد او باشد، و اگرچه مخالفت او در نگاه برخی از افراد، جزئی باشد .. اما او سازش و تسامح نمیکند .. بلکه بسیار تلاش میکند تا اصحاب و مرتبطين و پیروانش را مطابق قرآن و اخلاق آل محمد بسازد .. هرکس را با توجه به حالش و با توجه به آنچه در اصلاح و ساختن او مفید تر است.

همیشه مردم را با ترازوی راه و روش و اوامر و نواهی و اخلاق محمد و آل محمد میسنجد، پس تقلین دو کفه ی ترازوست و هرگز مورد سومی وجود ندارد، او را اینگونه میبینی که همیشه همه ی بدعت‌ها و انحرافات و مخالفت‌های تقلینی که رسول خدا به تمسک به آن دو وصیت نمود و فرمود آن دو راه نجات هستند و لا غیر

پس بجز "آیه و روایت" نزد او چیزی پیدا نمیکنی، و غیر این دو در نگاه او باطل است تا زمانیکه موافق این دو و یا برگرفته از آن‌ها باشد .. بشدت این را رد میکند که تشریح دین الهی تابع

عقل‌های ناقص و نظرات و هوای نفس باشد، با استناد به آنچه که در این خصوص بشکل متواتر از اهل بیت وارد شده و قرآن کریم نیز با صدای رسا بیان میکند

او را اینگونه شناختم:

عاشق زیارت ضریح مقدس پیامبران و فرستادگان و ائمه طاهرین و یاران برگزیده آن‌ها و تبرک جستن به آن‌ها و به مقاماتشان در پیشگاه خداوند بلندمرتبه بود، مخصوصاً زیارت امیرالمومنین و امام حسین و برادرش ابوالفضل العباس و امام کاظم و امام جوادش و امام هادی و امام عسکری ع ..

و به زیارت امام حسین ع با پای پیاده مراقبت داشت حتی در زمان طاغوت صدام لعنةالله‌علیه، در آن زمان اینگونه زیارت کردن بشدت ممنوع بود و چه‌بسا کار به کشته‌شدن و زندان و شکنجه شدید میکشید.

و همه ما را به زیارت امامان و توسل بوسیله آن‌ها به درگاه خداوند، ترغیب مینمود، و ماهیت آداب زیارت و حقیقت آن را به ما می‌آموخت ..

به‌یادمی‌آورم که در روزی از روزها، وقتی به زیارت کربلای مقدسه رفتیم و به قسمت ضریح امام حسین ع وارد شدیم، دیدیم دعا خواندن سید احمدالحسن نزد سر امام حسین ع، زیاد طول نکشید، و دیدیم بشدت غمگین و ناراحت و دلشکسته است و اشک در چشمانش جاری است ..

هنگامیکه از کنار ضریح امام حسین ع بیرون رفتیم، علت را از او جویا شدیم یا اینکه خودش به ما فرمود که وقتی به قسمت ضریح وارد شد، ندایی از داخل ضریح شنید که میگوید -نقل به مضمون:-

این مردم مرا طواف میکنند ولی حق من را نمیشناسند، و همه آن‌ها می‌آیند تا از من بخواهند و طلب کنند، و یکی نیامده که به من چیزی ببخشد.

پس سید احمد الحسن ع میفرماید: هنگامیکه نزد سر امام حسین ع ایستادی، فقط بگو:

"یا ابا عبد الله فداؤك نفسي وأهلي ومالي" (ای ابا عبدالله جانم و خانواده‌ام و مالم فدای تو باد)

و سپس نماز زیارت بخوان .

ما در رابطه با هدف از زیارت ائمه دروسی را از سید احمد الحسن آموختیم؛ یکی از آن دروس این است که زیارت، تجدید میثاق و تجدید بیعت با معصوم در فدا نمودن جان و اهل و مال به

خاطر دین خداوند بلندمرتبه باشد، و اینکه زائر صادقانه نیت کند که در مسیر امام حسین گام بردارد، مسیر شهادت و رها نمودن همه صورتهای طواغیت، حتی اگر بخاطر آن نسبت به همه دارایی‌مان مکلف شویم، زیرا امام حسین عذری برای عذر آورنده و حجتی برای احتجاج کننده باقی نگذاشت، او برای دین خداوند جان و مال و آبرو و فرزندانش را پیشکش کرد حتی شیرخواره را، و او زینب را پیشکش کرد - و تو چه می‌دانی که زینب کیست- او را در میان نجس‌ترین مخلوقات خداوند بدون یاور و کمک دهنده و کفیل رها کرد، او را بین گرگان درنده و بین شمر ملعون و یزید گنهکار متعفن رها نمود، و بر من بسیار سخت است که به این مصیبت بزرگ بپردازم، مصیبتی که مومن باید در رابطه با آن درنگ کرده و از روی حسرت و سوز دل نسبت به آل محمد، اشک بریزد و آنچه که پس از جد آن‌ها مصطفی بر آن‌ها روا داشته شد، و و جنایتی که این امت در حق آن‌ها روا داشتند، در حالی که خداوند بلند مرتبه اجر دین را مودت و دوست داشتن آن‌ها قرار داد.

بله آموختیم که زیارت ائمه فقط برای درخواست نیازها نیست به گونه‌ای که هم و غم زائر، خودش و موضوعات مربوط به خودش باشند بلکه هدف والاتر این است که مومن به زیارت برود تا خودش و دارایی‌هایش را برای زنده کردن راه حسین و خاندان حسین بدهد و گره و پیمانی در این خصوص ببندد که تغییری که تغییر نکرده و از بین نمی‌رود

همچنین از سید احمد الحسن آموختیم که شایسته است مؤمن پیش از رفتن به زیارت مرقد‌های ائمه، به سوی خداوند دعا کرده و به او توسل کند تا او را به انجام یک زیارت حقیقی موفق گرداند، زیارتی که مقبول و مایه رستگاری بوده و برای روزی که مال و فرزندان انسان سودی نمی‌رسانند ذخیره باشد، و پس از آن به زیارت برود

از سید احمد الحسن ع آموختیم که زیارت ائمه، صرفاً بمعنای پیاده‌رفتن به سویشان و لطمه زدن [بر صورت] و گریه برایشان نیست، بلکه زیارتشان مانند نماز است، قرآن می‌فرماید:

(... نماز (انسان را) از زشتیها و گناه بازمی‌دارد، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می‌داند شما چه

کارهایی انجام می‌دهید!) عنکبوت، ۴۵

نه اینکه زائر بسوی امام حسین ع پیاده روی کند درحالیکه با طواغیت و ظالمین بیعت کرده و دوستدار و یاور آنهاست .. بلکه باید مصداقی از مصادیق قیام امام حسین ع در برابر طواغیت و ظالمین باشد - هر کسی بسته به شرایط و توانایی‌اش - و در این هنگام پیش از آنکه امام حسین ع را با جسم خود زیارت کند با روحش و قلبش زیارت کرده است ... یعنی انسان از جهت سخن گفتن و عمل کردن در ظاهر و باطن، زائر امام حسین ع باشد، چراکه [در روایت آمده]:

"چه بسیار قاری قرآنی که قرآن او را لعنت میکند" ..

همچنین چه بسیار شخصی که بر حسین گریه کرده و لطمه زده و او را زیارت کرده، و حسین او را لعنت میکند -بخدا پناه میبریم- .

چراکه ما در برابر حسین ع می‌ایستیم و او را با زیارت عاشورا زیارت کرده و در آن چنین میخوانیم:

پس خدا لعنت کند مردمی را که پایه و اساس ستم و بیدادگری بر شما آل محمد را قرار دارند، و خدا لعنت کند مردمی را که کنار زدند شما را از مقام مخصوصتان و دور کردند شما را از آن مرتبه هائی که خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود، و خدا لعنت کند مردمی که شما را کشتند و خدا لعنت کند آنانکه تهیه اسباب کردند برای کشندگان شما تا آنها توانستند با شما بجنگند، بی‌زاری جویم بسوی خدا و بسوی شما از ایشان و از پیروان و دنبال روندگان‌شان و دوستان‌شان، ای اباعبدالله من تسلیمم و در صلحم با کسی که با شما در صلح است و در جنگم با هر کس که با شما در جنگ است تا روز قیامت و درخواست کنم از خدائی که مرا گرامی داشت بوسیله معرفت شما و معرفت دوستانتان و روزیم کند بی‌زاری جستن از دشمنانتان را ، به اینکه قرار دهد مرا با شما در دنیا و آخرت و پابرجا دارد برای من در پیش شما گام راست و درستی (و ثبات قدمی) در دنیا و آخرت و از او خواهیم که برساند مرا به مقام پسندیده شما در پیش خدا و روزی‌ام کند خونخواهی شما را با امام راهنمای آشکار گویای (به حق) که از شما آل محمد است ...مصباح‌المتجهد ص ۷۷۴ و ۷۷۵ . مفاتیح‌الجنان

پس آیا زائر حقیقتاً و عملاً از "قاتلان حسین و پیروان و دنبال روندگان‌شان و دوستان‌شان" تا روز قیامت بی‌زار است ؟

و آیا او از جهت عملی در این کلامش صادق و راستگو است: "من تسلیمم و در صلحم با کسی که با شما در صلح است و در جنگم با هر کس که با شما در جنگ است تا روز قیامت" ؟

و آیا او حقیقتاً در این دعایش صادق است: "و روزی‌ام کند خونخواهی شما را با امام راهنمای آشکار گویای (به حق) که از شما آل محمد است" !؟

اگر چنین نیست پس در امان نیست از اینکه لعنت کننده ی خودش باشد، هنگامیکه میگوید:

"پس خدا لعنت کند مردمی را که پایه و اساس ستم و بیدادگری بر شما آل محمد را قرار دارند، و خدا لعنت کند مردمی را که کنار زدند شما را از مقام مخصوصتان و دور کردند شما را از

آن مرتبه هائی که خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود، و خدا لعنت کند مردمی که شما را کشتند و خدا لعنت کند آنانکه تهیه اسباب کردند برای کشتندگان شما تا آن‌ها توانستند با شما بجنگند، بیزاری جویم بسوی خدا و بسوی شما از آن‌ها و از پیروان و دنبال روندگانشان و دوستانشان"

پس هر زمینی کربلاست و هر روزی عاشورا .. و در هر زمانی یزید و شمر و شریح قاضی وجود دارد ... موضع ما در قبال آن‌ها چیست ؟

و دیگر دروس و پندهایی که در روش الهی محمدی علوی حسنی حسینی مهدوی از سیداحمدالحسن آموختیم .. این که همه جلوه‌های دروغ و نیرنگ و ریا و دورویی را رها کنیم و در هر چیزی صادق و روراست بوده و سخنان ما مثل اعمال ما باشد و ظاهر ما چون باطن ما باشد، وگرنه ما از ملعونین طردشدگان از درگاه رحمت خداوند خواهیم بود - خداوند ما را از آن در امان بدارد -

او را اینگونه شناختیم:

همیشه از امام مهدی ع یاد میکرد، و بخاطر مظلومیت و فراموش شدن امام مهدی ع حتی از جانب آنان که ادعا میکنند شیعیان او و منتظران ظهور و قیام او هستند، برای او بسیار غصه میخورد، و فراموش نمیکنم آن کلماتی را که در روزهای ابتدایی دعوت مبارک یمانی، بنقل از امام مهدی ع تکرار میکرد:

من فراموش شده ی فراموش شده ی فراموش شده ام و قرآن رانده شده ی رانده شده ی رانده شده است

این کلمات را با درد و غصه و عشقی سوزناک تکرار میکرد، گویی این کلمات همین حالا بطور مستقیم از دهان امام مهدی ع خارج میشود ..

بلکه حتی پیش از آشکار کردن دعوتش هم غرق در جلب نگاه‌های مردم و مرتبطین خودش بسمت امام مهدی ع بود و نزدیکی ظهور ایشان را برای آن‌ها تبیین میکرد و آنچه را که سزاوار است امت برای استقبال از او و زمینه‌سازی ظهورش انجام دهد

تا جایی که برخی به او میگفتند - نقل بمضمون - :

گویا تو کاری بجز یاد امام مهدی ع نداری، و گویا تو وکیل او هستی .. یا : اگر بجای امام مهدی ع بودم تو را به عنوان وکیل انتخاب میکردم ...

و مانند این صحبت‌ها.

حتی یکی از طلبه‌های قدیمی حوزه علمیه به من گفت:

ما قبلاً تاکید میکردیم که سید احمدالحسن با امام مهدی ع دیدار میکند، و اینکه او از امور بسیاری صحبت میکند که آن‌ها را از امام مهدی ع یاد گرفته است، اما هرگز به این نکته تصریح نمیکند، و ما گاهی اوقات که درباره ی برخی چیزهای مورد توجه صحبت میکردیم، به او می‌گفتیم: آیا این مطلب از ناحیه ی اوست (منظورمان امام مهدی بود)؟

پس سیداحمدالحسن ساکت میشد و پاسخ نمیداد

و همین شیخ به من گفت:

ما از شناخت احمدالحسن نابینا و ناتوان بودیم، وگرنه عطر آل محمد از این مرد به مشام میرسد و پنهان نمی‌ماند جز بر شخص نابینا!

و همچنین به من گفت:

گاهی که در برخی مجالس طلبه‌های حوزه علمیه بودیم و از امام مهدی ع یاد میکردیم، به برخی طلبه‌ها می‌گفتم: اگر امام مهدی ع بخواهد فرستاده‌ای بفرستد، شما انتظار دارید که چه کسی را از میان طلبه‌های حوزه انتخاب کند؟ [این شیخ می‌گوید: یکی از طلبه‌ها گفت: فلانی (یکی از طلبه‌ها)، من گفتم: نه، اگر بخواهد فرستاده‌ای بفرستد، احمدالحسن را می‌فرستد (و آن طلبه در آن زمان احمدالحسن را نمی‌شناخت)، این شیخ می‌گوید: پس درباره سیداحمدالحسن و تقوا و علم و دین او و میزان تمسکش به امام مهدی ع، برایشان صحبت کردم.

بلکه من در روزهای ابتدایی دعوت، سراغ برخی دوستانم که طلبه حوزه بودند و با سیداحمدالحسن معاشرت داشتند و یا از برخی اوصاف او آگاه بودند، رفتم ..

+ به آن‌ها گفتم: این مرد می‌گوید امام مهدی ع را دیده و ایشان او را به عنوان فرستاده‌ای بسوی همه ی مردم فرستاده است و او بیعت می‌گیرد ..چه می‌گویید [نظرتان چیست]؟!

- خلاصه ی جواب آن‌ها این بود: این مرد را میشناسیم و راستگویی و امانتداری و تقوا و دینداری‌اش را میدانیم ..نمی‌گوییم دروغ‌گوست چراکه امکان ندارد عمداً دروغ بگوید ، و به این نکته شهادت میدهیم.

+ به آن‌ها گفتم: و موضع شما چیست؟

- گفتند: ما نمیتوانیم اکنون او را تصدیق کرده و از او تبعیت کنیم .. چراکه اگرچه امکان دروغگویی عمدی او وجود ندارد، اما ممکن است [امر بر او] مشتبه شده باشد

+ به آن‌ها گفتیم: او میگوید با امام مهدی ع در بیداری دیدار کرده، یعنی در رویا و مکاشفه و خیال نیست تا اینکه امکان مشتبه شدن وجود داشته باشد .. پس یا صادق و راستگوست و یا دروغگو .. و شما هم که میگویید او را به عنوان یک آدم راستگو و با تقوا میشناسید ...الی آخر ..

این خلاصه و مضمون چیزی بود که بین من و بین برخی از آن‌ها در آن زمان گذشت ..

و آن‌ها همچنان مردّد و مذبذب باقی ماندند و یکی را مقدم میکردند و دیگری را رد میکردند ..

پس از مدتی و بعد از آنکه قضیه ی دعوت منتشر شد، از یکی از آنان که قبلاً مدح و ثنای سیداحمدالحسن را میگفت و به راستی اش شهادت داده بود شنیدم که با کلام نادرستی بر ضد سیداحمدالحسن ع صحبت میکند .. پس، از تناقض و دگرگونی‌شان تعجب کردم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

سید احمد الحسن بیش از آن که دعوتش را آشکار کند کتاب هایی را درباره امام مهدی و واقعیت حال امت و وظیفه آن در برابر امام مهدی نوشت که این کتابها نسخه‌های دست‌نویسی بود که بین برخی از طلبه‌های حوزه در آن زمان دست به دست می‌شد، بخاطر نبودن امکان چاپ و مراقب شدید نیروهای صدام در برابر چنین فعالیت‌هایی و منع شدید از آن‌ها .. و برخی از این کتاب‌ها به بعضی از بزرگان حوزه علمیه در نجف اشرف رسید و آن‌ها را به تعجب انداخت و آن‌ها به مطالعه آن کتب و عمومیت بخشیدن به فایده آن از طریق چاپ و مانند آن سفارش کردند.

او را اینطور شناختم:

همیشه در حال فکر کردن است، اندوهگین است، از خداوند ترسان بوده و به او امیدوار است [خوف و رجاء] .. بسیار اهل عبادت و سجود و دعاء و قنوت است، تا جایی که ما گمان میکردیم در سجده هایش خوابش برده .. خلوت در عبادت و مناجات با خدا را دوست دارد .. نمازهای نافله روزانه را بجا می‌آورد .. همیشه نسبت به بجا آوردن نماز شب اهتمام دارد .. همچنان در خاطرمان مانده که او در قنوت و رکوع و سجده هایش آرام و قرار ندارد، در حالیکه تلاش می‌کند تا گریه هایش و ناله هایش را از فردی که صدای او را میشنود پنهان کند، اما گریه بر او غلبه میکند و در این حال، او با صدایی که دلها را منقلب میکند چنین میگوید -نقل بمضمون- :

اللهم إني أشكو إليك ضعف قوتي ، وقلة حيلتي ، وهواني على الناس ، أنت أرحم الراحمين ، أنت رب المستضعفين ، وأنت ربي إلى من تكلني؟ إلى بعيد يتجهمني ، أو إلى عدو ملكته أمري؟ إن لم يكن بك علي غضب فلا أبالي ، ولكن عافيتك هي أوسع لي ، أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت له الظلمات وصلح عليه أمر الدنيا والآخرة من أن ينزل بي غضبك ، أو يحل علي سخطك ، لك العتبي حتى ترضى ، لك العتبي حتى ترضى ، لك العتبي حتى ترضى

(ترجمه: خدایا، از ناتوانی و بیچارگی و بی ارزشی خودم در نزد مردم، بسویت شکایت می‌آورم، تو ارحم الراحمین هستی، این توئی که پروردگار مستضعفان و پروردگار منی، مرا به که واگذار می‌کنی؟ به بیگانه‌ای که از دیدار من کراهت دارد؟! یا به دشمنی که او را بر من مسلط ساخته‌ای؟! اگر تو از من خشم نداری اشکالی ندارد، اما عافیت تو برای من آسان تر است، به نور وجه تو پناه میبرم که تاریکی‌ها را روشن کرده و امر دنیا و آخرت را بر من در امان ساخته از اینکه خشمت بر من نازل شود، سرزنش کردن برای توست تا آنکه راضی شوی، سرزنش کردن برای توست تا آنکه راضی شوی، سرزنش شوی، سرزنش کردن برای توست تا آنکه راضی شوی)

کسی که اینها را میشوند نمیتواند جلوی اشکهایش را بگیرد و ناخودآگاه اشکهایش سرازیر میشود، برای مظلومیت این بنده غریب و طریدی که دشمنانش بر او از هر طرف غلبه کرده‌اند و او چیزی ندارد به جز: "لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم"

آری .. به خدای بلند مرتبه و بزرگ قسم .. پشت سر او نماز میخواندیم و دعای او را در قنوت یا رکوع یا سجودش می‌شنیدیم، گویی که ما را در ملکوت آسمان‌ها بالا میبرد و اینطور حس میکردیم و میفهمیدیم که او آرزو دارد به تنهایی خداوند را عبادت کرده و با او مناجات کند، اما مجبور بود که با انصار در یک اتاق باشد، زیرا شرایط اجازه نمیداد و ما به سختی جایی را پیدا میکردیم تا در آن بخوابیم یا چند روزی در آن بمانیم .. بخصوص پس از آن که فقهای آخرالزمان و پیروانشان از انتشار دعوت و تعداد زیاد انصار آن با خبر شدند و به میزان خطر آن بر دنیا و مقامی که برای خود گمان کرده اند پی بردند .. و این پس از آن بود که از دلایل این دعوت و انتشارات علمی آن مطلع شدند، [دلایلی] که عذر و حجتی برای آن‌ها باقی نگذاشت تا با آن احتجاج کنند ..

و به یاد می‌آورم که بارها بصورت ناگهانی [و بدون هماهنگی قبلی] در میزدم، ایشان در را برای من باز میکرد در حالی که چشمانش غرق در اشک بود، علیرغم آنکه اشک‌هایش را پاک کرده بود اما باز هم مشخص بود و بر بیننده پنهان نبود ..

و ایشان (سلام الله علیه) همیشه نسبت به مداومت بر نمازهای نافله روزانه و نماز شب و برخی از دعاهای مهم مثل دعای ابوحمزه ثمالی و دعای جوشن کبیر و دعای جوشن صغیر و دعای ذخیره و دیگر دعاها و ذکرها و زیارتنامه ها، به انصار سفارش مینمود ..

و همچنین به ما نسبت به توجه بر قرائت قرآن کریم و به خصوص سوره یاسین و سوره نور و دیگر سوره‌های مبارکه سفارش میکرد ..

در حقیقت کلمات را ناتوان میبینم از توصیف شدت خشوع و خضوع و ترس او از خداوند بلند مرتبه و زیادی سجودش در هنگام آسایش و سختی، و مراجعه ی او به خداوند بلندمرتبه و ناله به درگاهش ..

او را اینطور شناختم:

شجاع، مجاهد و نترس، که در راه خداوند از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمیترسد، حتی اگر تمام جن و انس بر ضد او جمع شوند، او تنها لا قوة الا بالله را می‌شناسد .. بارها سختی‌ها و مصیبت‌های بسیار بزرگ بر او گذشته، اما او را ندیدیم مگر مثل کوه استواری که بادها آن را به حرکت در نمی‌آورد و با هیچ ضربه ای نمی‌شکند .. در دعوتش با دو ارتداد روبرو شد که دعوت ایمانی را به صفر برگرداندند و به جز تعداد بسیار کم، همه افرادی که به او ایمان آورده بودند او را رها کردند، با این حال ندیدیم که او دچار ضعف و یا تردید بشود بلکه فقط مصمم تر شد، گویی که اصلاً چیزی نبوده .. با یقین استوار به اینکه بر حق و از جانب حق و بسمت حق است، و ایمان استوار به اینکه خداوند همراه اوست و او را یاری میدهد ولو پس از گذشت مدت زمانی ..

برای زیادی پیروان و انصار حسابی باز نمی‌کند مگر از بابت اینکه دوست دارد تعداد بیشتری از مردم هدایت شوند ..

گویا اکنون دارم او را میبینم و به یاد می‌آورم که پس از ارتداد دوم در حالی که همراه با تعداد کمی از افرادی که با او باقی مانده بودند نشسته بود، با صدایی که پر از اطمینان و ایمان و آرامش بود، به آن‌ها می‌گوید: چرا با من باقی مانده‌اید؟ چرا با افرادی که رفته اند نمی‌روید؟ به سوی خانواده و اهل‌تان برگردید؟ چرا که مسیر من بسیار دشوار است و چه بسا تاب و تحمل آن را نداشته باشید، همراه من دنیا و مقام و مال و .. وجود ندارد، از همین حالا تکلیفتان را قطعی کنید .. کسی که دنیا و زینت آن را خواسته با احمد الحسن نیست .. من به راهم می‌رسم حتی اگر تنها باشم .. (این مضمون کلام او در آن موقع بود) سپس برخی از حاضران به او گفتند: مولای ما ! ما به خاطر دنیا یا مقام یا مال از تو پیروی نکرده‌ایم بلکه بدین خاطر از تو پیروی کرده‌ایم که تو را

صاحب حق شناختیم و ارواح و اموال ما فدای توست، تو را رها نمی‌کنیم و به سوی خانواده خود بر نمی‌گردیم و ما مطیع امر تو هستیم .

زیادی دشمنانش با نفوذ و پیروان و موقعیت رسانه‌ای قابل توجهی که دارند برای او اهمیتی ندارد، گویی که در چشم او به اندازه بال مگسی هم نیست، بلکه او این چنین است: در هر سختی و مصیبتی به ستون قابل اعتماد و پناهگاه امن و ریسمان محکم پناه می‌برد .میرود در حالیکه دو یا سه نفر همراه او هستند، اما بگونه ای راه می‌رود که انگار سربازان آسمان‌ها و زمین همراه او هستند ..

با پشتکار است و از تلاش برای هدایت مردم و نجات آن‌ها از گمراهی و انحراف خسته نمیشود .در شهرها و روستاها و مناطق به مسافرت می‌پردازد، شب را در یک شهر سپری می‌کند و در شهر دیگری صبح میکند و اینچنین ..

و بارها او و انصارش با تمسخر و تهمت و دروغ و افترا از جانب افرادی که از خدا نمی‌ترسند روبرو شده‌اند، امثال فقهای سوء و پیروان آن‌ها و دیگران، تمسخر و افتزایی که حد و مرز ندارد و کلمات نمی‌توانند آن را توصیف کنند، بگونه‌ای که به آبروی افراد طعنه زده و آن‌ها را به دست‌نشاندهی متهم می‌کنند .تا موارد دیگری که حیا میکنم آن‌ها را در این عبارات بیاورم .. پس او را می‌بینی که میگوید: "دارایی این فقها تهمت و دروغ بدون ترس از خداوند است" ..یعنی برهان آن‌ها بر این بنا شده ..آیا از خداوند نمی‌ترسند .. آیا در پشت سر آن‌ها حسابی نیست ..آیا از دروغ و تهمت زدن و ریش‌های سفیدشان و لباس دین که بر تن دارند حیا نمیکنند ..چرا مردم را فریب میدهند و راه خداوند را قطع می‌کنند ..نه خود وارد می‌شوند و نه اجازه می‌دهند دیگران وارد شوند !! ..مردم را فریب دادند و آن‌ها را به وادی خشک و بی آب و علف بردند ..بخدا سوگند اگر مردم می‌دانستند که چه حرمتی را هتک کرده و چگونه بر خداوند جرات و جسارت کردند، به سینه زده و اشک چشم‌هایشان جاری میشد و انگشت‌هایشان را از روی حسرت و پشیمانی بی پایان می‌گزیدند ..اما هرگز ، این سنت خداوند است و در سنت خداوند هیچ تغییر و تبدیلی نخواهید یافت ..و تنها افراد کمی ایمان آوردند ..و بیشتر آن‌ها کافرند ..و بیشتر آن‌ها گنهکارند ..و بیشتر آن‌ها نمی‌دانند ..و بیشتر آن‌ها برای حق سستی به خرج می‌دهند [آیات قرآن] ..و اهل حق همیشه گروهی مستضعف و ترسان و لرزان هستند ..

بله برادران انصارم و ای کسانی که کلام مرا می‌خوانید یا می‌شنوید؛ این مضمون آن چیزی بود که از برخی کلمات مقدس او در برخی مواضع به یاد می‌آورم .

بلکه وقتی میشنید که به انصار ظلم شده و متهم میشوند و مورد تهمت و افتراء قرار میگیرند، مثل این تهمت که بعثی هستند یا گماشته اسرائیل هستند یا تهمت هایی مانند آن، که برای افرادی که از خدا نمیترسند راحت است، [وقتی امام احمد الحسن ع چنین اخباری را میشنید] رو کرده به ما و میگفت:

"معذرت میخواهم ..من باعث اذیت و آزار شما شدم، ولی تاریخ را مطالعه کنید و زندگانی پیامبران و امامان و یاران آنها را بررسی کنید، میبینید که اوضاع آنها مانند حال شما و یا بدتر است"

امام احمدالحسن ع با وجود سختیها و آزارهایی که از جانب مردم میدید، بر مدارای با آنها و بیان حق با بهترین شیوه، تاکید میکرد و همیشه میفرمود:

اینان بیشترشان فریب خورده اند و حقیقت را نمیدانند ..پس برایشان از خدا هدایت بخواهید ..چرا که آنچه که در آینده رخ میدهد بزرگ است، و بسیار بزرگ است ..

او را اینگونه شناختم:

غیور و چون پدر است ..اگر ببیند یا بشنود که بر آبرو و حرمت افراد تجاوز می شود قیامتش برپا می شود ..به احدی اجازه نمی دهد که به آبروی مردم دست درازی کند، و معتقدم که هر یک از برادرانی که با او معاشرت داشتند حال او را در هنگام فاجعه زندان ابوغریب به یاد می آورند، وقتی که شبکه های ماهواره ای در برابر دیدگان همه دنیا نشان داد که چگونه سربازان اشغالگر پلید بر زنان و مردان مسلمان ستم میکردند، با شکنجه های رسواکننده و تجاوز و موارد دیگر که اکنون نمیتوانم آنها را بنویسم ..

پس ایشان سلام الله علیه [در آن هنگام] مانند شیری خشمگین بود که میبند بر خانواده اش دست درازی شده و او نمی تواند کاری انجام دهد،

پس، از درد و غم قلبش پاره پاره میشود ..و در این جور موارد کاری از دستش بر نمی آمد مگر آنکه بیانیه ای خطاب به افراد با شرافت بنویسد و هم و غم آنها را برانگیزد و افراد ترسویی را که به این اوضاع راضی شده یا نسبت به این جنایت های رسوا کننده ساکت شدند، شماتت کند ..

آری این فاجعه و دهها فاجعه ی دیگر .. که در سکوت فقهای سوء تأثیری نداشت و باقیمانده ی غیرت و احساسات آنها را تکان نداد - اگر چیزی باقی مانده باشد- و گویی مسئله برایشان

مهم نیست و انگار کلام رسول خدا را نشنیده و نخوانده‌اند، کلامی که سید احمدالحسن مصداق آن است:

امام صادق فرمود: رسول خدا فرمود ابراهیم غیرتمند بود و من از او غیرتی تر هستم و خداوند بینی کسی را که نسبت به مومنین و مسلمانان غیرت ندارد قطع کند

امام صادق فرمود خداوند مبارک بلند مرتبه غیرتمند است و هر غیرتمندی را دوست دارد و به خاطر غیرتش زشتی‌ها را ظاهر و باطن زشتی‌ها را حرام نمود

همچنین فرمود زمانی که مرد غیرت نداشته باشد قلبی وارونه دارد

آری خداوند بینی کسی را که غیرت ندارد قطع کند و کسی که غیرت ندارد قلبش وارونه است از آن به خداوند پناه می‌بریم

این فقهای که ادعا می‌کنند ولی امر مسلمانان هستند، مسلمانان را تنها در هنگام دریافت خمس می‌شناسند و یا وقتی که می‌خواهند کار مشخصی را به وسیله آن‌ها انجام دهند مانند پیاده سازی قوانین آمریکا در عراق و دیگر سرزمین‌های مسلمانان، و یا مسلط ساختن طواغیت و دست نشانده‌ها و خیانتکاران بر امت، اما پس از آن مردم را بحال خود رها میکنند.. انگار که مردم چوب کبریتی هستند که پس از استفاده از آن، فرقی ندارد که استفاده کننده، آن را در کجا بیاندازد و پس از آن حتی به آن نگاه هم نمیکند

این فقها هنگامی که صحبت از روش و قانون آمریکایی بود و انتخابات و رأی دادن طبق قانون وضع شده ی شیطان مطرح شد، قلم هایشان را تراشیدند و کاغذ هایشان را پُر از فتاویی کردند که معمولاً اینگونه شروع میشد: "شرعا واجب است"، "آرامش و آسایش"، "مشارکت در انتخابات"، "انتخابات مطابق قانون"، و موارد دیگری که به نفع آمریکا و دنباله روهای آمریکا بود که با تانک هایشان وارد عراق شدند. اما هنگامیکه آمریکا و دنباله روهای آن، آبرو و حرمت افراد را از بین بردند و به روش فرعون و قوم لوط و عاد عمل کردند، میبینیم که نوک قلم فقها شکست و سکوتی چون سکوت قبرستان در پیش گرفتند.. و در اینجا برای هر عاقلی سزاوار است که هزار سوال بپرسد چرا؟! چرا؟! چرا!؟

و به یاد می‌آورم که روزی از روزها، در مقابل تلویزیون نشستیم بودیم و به اخبار گوش میدادیم.. اخبار، حمله ی ناگهانی ارتش عراق به برخی خانه‌ها در کربلای مقدسه را نشان میداد که آشکارا به حریم خصوصی و آبروی افراد تجاوز میکردند.. و آن شبکه یکی از زنان را نشان میداد که سربازان بدون هیچ گناهی او را زدند و این زن بیرون آمده و با دلی شکسته گریه میکند و آثار

ضرب و شتم بر چهره او وجود دارد - طبق آنچه که بیاد دارم - در این هنگام سید احمد الحسن ع را دیدیم که قیامتش برپاشد [حالش دگرگون شد]، گویی این زن دخترِ اوست، و با صدای بلند و همراه با سوز و درد شروع به صحبت کرد، تا حدی که من از شدتِ دگرگونیِ سید ع تعجب کردم .. با دست به دستش میزد و میفرمود:

الله اکبر، گناه این زن بی‌نوا چیست که کتک می‌خورد و تحقیر میشود .. آیا اینها آبرو ندارند؟! آیا همسر و خواهر و مادر ندارند؟! چرا تا این حد سنگدلی و پستی؟! کار اینها به کجا کشیده؟! اگر مردان جرم دارند، گناه زنان چیست!!!

و گویی برخی از کلمات امام حسین ع جلوه‌گر میشد:

اگر دین ندارید و از آخرت نمیترسید، لا اقل در دنیایتان آزادمرد باشید، من با شما پیکار میکنم و شما با من پیکار میکنید [طرف حسابتان من هستم] و زنان گناهی ندارند.

او را اینگونه شناختم:

کریم و سخاوتمند و بخشنده است .. قلبی مهربان دارد و نسبت به نیازمندان و مساکین و یتیمان، رحیم و مهربان است .. هنگامی که میگوید: "یتیم" یا "مسکین" یا "بیوه"، حس میکنم که این کلمات همراه با ناراحتی و غم، از اعماق قلبش بیرون می‌آید ..

همیشه ما را به مهربانی نسبت به یتیمان و نیازمندان و مساکین سفارش میکرد و اینکه به میزان توانمان به آنها کمک کنیم .. و علی‌رغم تنگدستی و نیاز مالی شدید، میبینیم که کفالت برخی از یتیمان نیازمند را برعهده گرفته و متکفل شده تا مبلغ معینی را بصورت ماهانه از طریق برخی انصار به آنان برساند

و علی‌رغم اینکه این یتیمان از مومنین به او هم نبودند، یعنی از انصارش نبودند، اما او با صرف نظر از این مطلب، مسئله ی یتیم و بیوه را دردی میدانست که صرف نظر از هر چیز دیگری، باید مداوا شود.

و همیشه وقتی به او نگاه میکردم، این شعرِ دعبل خزایی در وصف امام رضا ع را بیاد می‌آوردم:

میبینم که مال مخصوص خود را بین دیگران تقسیم میکنند *** و دست خودشان از این مال خالی میماند

من با قطع و یقین قسم میخورم که سید احمدالحسن ع اگر مالک ثروت زیادی از اموالی که فقهای بد سیرت دارند، بود، زن بیوه یا مسکین و یا یتیم را بحال خود رها نمیکرد تا در کوچه و خیابان گدایی کنند و بخاطر بدست آوردن لقمه‌ای برای رفع درد گرسنگی و تهیدستی، آبروی خود را بدهند.

و اگر بخواهم از روش مالی فقهای نجف صحبت کنم، کلام دارای شاخه‌های مختلفی است و چشم‌ها خون میگیرد ..

ما بطور قطع میدانیم که ذخائر مالی آنها بی حد و حساب است، و آنها و پیروان و نزدیکان و اطرافیانشان شاهانه زندگی میکنند، و آنچه را که در یک روز، خرج شهوت‌ها و نیاز هایشان میکنند چه بسا ده‌ها خانواده‌ی نیازمند را سیر کند، بطوریکه بیت آنها (خانه هایشان) با سنگ‌های گران‌قیمتی پوشیده شده و زینت داده شده است که [در آنها] سرمای زمستان و گرمای تابستان حس نمیشود، و موارد دیگری که حد و حصر ندارد .

در نجف اشرف، هنگامیکه برای حضور در کلاس درس در حوزه علمیه بین مساجد رفت و آمد میکردیم، نیازمندان و مساکین و زنان بدون شوهر و معلولین را میدیدیم که چطور بین خواب و بیداری روی آسفالت‌های نزدیک حرم امیرالمومنین ع [نشسته] بودند .. بعضی از آنها کنار دیوار بیرونی صحن شریف نشسته بودند، به این امید که دیوار، آنها را از حرارت خورشید تابستان و سرمای شدید زمستان نجف، حفظ کند.

همیشه آن پیرزن نیازمند و لاغری را که قدرت حرکت نداشت، بیاد می‌آورم که در تابستان و زمستان، با دلی شکسته، بر روی آسفالت خیابان شارع‌الرسول، نزدیک مکتب و خانه سیستانی افتاده بود و غذایی بدست نمی‌آورد تا با آن از مرگ نجات پیدا کند ... و همیشه لحافی را که در زمستان روی خود کشیده بود بیاد می‌آورم، [آن هم] زمستان نجف که در شدت سرما، منحصر بفرد است، بگونه‌ای که ما با عجله و سرعت در خیابان‌ها راه‌می‌رفتیم تا به مساجد برسیم و از سرمای شدید هوا، نجات پیدا کنیم، در حالیکه این پیرزن بی‌نوا و بسیاری دیگر، در فضای باز و در سرما بودند، در بهترین حالت به طرف بیرونی دیوار صحن امیرالمومنین پناه میبردند و به آن متوسل میشدند ..

گویی امیرالمؤمنین قَیمِ بینوایان و یتیمان بود که با قلب دلسوز و مهربانش، آنها را [به آنجا] میکشاند، تا زائرانش با یک تکه نان یا با هر آنچه که آنها را در زندگی جهنمی‌شان یاری میکند، نسبت به آنها ترحم کنند.

بله همه اینها در برابر چشم و گوشِ فُقه‌های نجف و وُکلاء و پیروان و طلبه‌های آن‌ها رخ میداد، و آن‌ها بر آن بینوایان گذر میکردند ..

و گویا الان آن شخصِ معممی را میبینم که به یک نیازمندِ بیماری مگس‌ها بر او جمع شده بودند، رسید .. هنگامیکه به نزدیکی این نیازمند رسید، عبایش را جمع کرد و سرعتِ راهش را کج کرد، انگار که از کنارِ یک سگِ مریض عبور کرده و ترسِ آن را دارد که سگ به او حمله کند .. من این صحنه را دیدم و قلمم شکست و بسیار اذیت شدم، اما چاره چیست و انسان چه کاری میتواند انجام دهد وقتیکه میبند دستش کوتاه است و نمیتواند به این بینوایان یاری برساند .. نهایت کاری که ما میتوانستیم انجام دهیم این بود که پولی به آن‌ها بدهیم که اندکی به آن‌ها کمک کند، ولو در بخشِ ناچیزی از زندگی‌شان .

همچنین همیشه بیاد می‌آورم آن کودکی را که پدرش یا یکی از نزدیکانش او را بغل کرده بود، و دو ساله بود یا کمی بیشتر .. پدرش او را بغل کرده بود و در برابرِ دفترِ سیستانی ایستاده بود ..

این کودک الان از بیمارستان مرخص شده بود و پوستش بر استخوانش خشک شده بود .. پدرش او را بر روی دست گرفته و بلند کرده و در دست دیگرش هم کیسه غذا بود و به نگهبانِ دفتر سیستانی میگفت (این نگهبان، بخاطر سنگدلی و ظلم و بد اخلاقی‌اش، از سوی برخی طلبه‌ها عبد حمود نامیده میشد [عبد حمود، منشی صدام و رییس سازمان امنیت عراق بود]) این مرد به نگهبان دفتر سیستانی میگفت:

بچه‌ام را الان از بیمارستان مرخص کردم، و بخاطرِ درمانِ او، همه ی وسایلِ خانه‌ام و هر چه که داشتم را فروختم و اکنون هر چه که نزدم بود تمام شد .. پس یا می‌میرد و یا مرا یاری میکنید تا زندگی‌اش را نجات دهم ؟

- نگهبان به او گفت: آیا معرفّ داری ؟

+ مرد گفت: معرفّ چیست ؟

- نگهبان گفت: معرفّ .. وکیل مرجع یا مانند آن، که تو را تایید کند، تا یاری‌ات کنیم ..

+ آن مرد به او گفت: من هیچ وکیل با شخصی را نمی‌شناسم تا مرا به شما معرفی کند .. اما شما حالِ این طفل را میبینید و این هم تمام نسخه‌های بیمارستان و پزشک است .. و اگر خواستی با من به بیمارستان بیا تا ببینی و مطمئن شوی.

پدر این کودک، با حالتی شکسته سخن میگفت .. چراکه فرزندش را نزدیک به مرگ روی دستانش میدید.

- نگهبان به او گفت: ما چیزی نمیدهیم مگر به کسی که معرف یا تایید کننده ای داشته باشد .. برو .

این مرد برگشت و فرزندش جنازه ای بین دستانش بود .. و او هم شکسته حال بود ... و لا حول و لا قوة إلا بالله العظیم.

و همچنین بیاد می آورم آن پیرمردی را که میخواست به دفتر سیستانی وارد شود، نگهبان سیستانی او را کتک زد و دور کرد .. پیرمرد به او گفت:

امیرالمؤمنین دشمنت باشد .. من همسن پدرت هستم و تو مرا کتک میزنی

و در این هنگام مأمورین امنیتی حکومت که نزدیک درب [دفتر] سیستانی بودند، آمدند و این مرد را برده و از او عذرخواهی و دلجویی کردند.

[با خودم] گفتم: سبحان الله! حتی این یارانِ صدام طاغوت، به این پیرمرد رحم کردند، اما عبد حمود [نگهبان سیستانی] قلبش مثل سنگ است و به هیچکس رحم نمیکند

اینها برخی از داستان‌هایی بود که آنها را با چشم خود دیدم، اما آنچه که شنیدم و دیگران دیده‌اند، در چند جلد نیز نمیگنجد، از مصیبت‌هایی که خون دل دارد و چشم را مجروح میکند، بیمارانی که بخاطر نبود دارو میمیرند .. نیازمندی که از گرسنگی به خود می‌پیچند ... یتیمانی که بر آسفالت خیابان می‌افتند.

همچنین از یکی از دوستانم شنیدم که خانواده ای از سادات در نجف اشرف بودند که در آن، تعدادی خانم فقط یک چادر داشتند .. هرگاه یکی از آنها با این چادر نماز میخواند، دیگری منتظر میماند تا نماز خواهرش تمام شود تا او بتواند با همان چادر نماز بخواند !!!

در سال ۲۰۰۳ م، چند ماه یا کمی بیشتر پس از سقوط نظام صدام ملعون، در نجف اشرف و در خیابان شارع الرسول، نزدیک به بیت (خانه) و دفتر سیستانی قدم میزدیم و بسمت [حرم] امیرالمؤمنین ع میرفتم .. جوانی با من روبرو شد و به من گفت: سلام علیکم

+ گفتم: و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته.

- گفت: آیا بجز این، مرجعی سراغ داری (منظورش سیستانی بود) ؟

+ گفتم: برای چه ؟

- گفت: من در مرکز نگهداری کودکان [بهبزستی] مشغول به کار بودم .. پس از سقوط نظام، ما را از آن شغل اخراج کردند، اکنون پناهی سراغ ندارم تا به آن پناه ببرم، و چیزی هم ندارم که نیازهای خوراک و لباس مرا برطرف کند، به دفتر سیستانی رفتم، نگهبان به من گفت: "ما با مواردِ اینچنینی کار نداریم" !!!

متحیر و سردرگم ماندم .. به او نگاه میکردم در حالیکه دلشکسته بود .. با خودم گفتم: اگر پدر و مادر این جوان هم گناهی کرده‌اند، گناه او چیست .. چگونه چنین سخن درد آوری را به او میگویند ؟!!!

- به من گفت: خواهش میکنم با من به دفتر سیستانی یا دیگران بیا تا مرا یاری دهند (او این را به من گفت، چون دید که من معمم هستم)

+ به او گفتم: حبیبی (عزیزم)، من وکیل مرجع یا از نزدیکان آنها نیستم و وساطتِ مرا نمیپذیرند و درخواستِ مرا اجابت نمیکنند، بلکه اگر از آنها برای خودم هم درخواست کمک کنم، به من نمیدهند .. شاید پس از اما و اگر بدهند ..

- [اما] او به من اصرار کرد ..

+ به او گفتم: شنیده‌ام که دفتر شهید صدر، اکنون اموال ضریح امیرالمؤمنین را برعهده دارد و آنها اموال را بین نیازمندان تقسیم میکنند .. گمان میکنم که آنها، وجودِ معرف یا واسطه یا مانند اینها را شرط لازم نمیدانند .. نزد آنها برو.

- گفت: شاید آنها هم مرا طرد کنند و چیزی به من ندهند ؟

+ گفتم: نه .. من آنها را میشناسم .. آنها از دیگران بسیار بهتر هستند، و ان شاءالله به تو خواهند داد.

- گفت: نمیدانم کجا هستند

+ پس بسمتِ دفتر آنها که در مسجد رأس و در ضلع غربی مقام امیرالمؤمنین بود، اشاره کردم .. و او نزد آنها رفت.

و بارها با چشم خودم دیدم، بلکه منظره‌ای عادی بود .. که چطور کودکان نیازمند، چند متر آنطرف تر از ضریح امیرالمؤمنین (یعنی در وسط حوزه علمیه) در زباله‌دان‌ها به دنبال روزی خود

میگردند .. در زباله‌دان‌هایی به دنبال غذا میگردند که بوی آنها، آزار دهنده است .. و از آنها مقداری خوراکی در می‌آورند که آمیخته به کتافات بود .. منظره‌ای که دل انسان را خون میکند، بخدای بلند مرتبه قسم.

اما کسیکه تمام تلاشش شکمش است، کجا نسبت به نیازمندان و بینوایان و یتیمان، دلسوزی میکند ???

در هر حال، داستان‌ها بسیار زیاد است و آنچه گفتم، مُشتی نمونه خروار است، و کسی تصور نکند که بی عدالتی مالی تنها به مردم عادی و نیازمندان و بینوایان و یتیمان و زنان بیوه، اختصاص دارد .. بلکه حتی بیشترِ طلبه‌های حوزه علمیه را شامل میشود .. هر یک از مراجع، اطرافیان و مریدان و طلابِ حامی‌اش را تأمین می‌نمود و آنها را از اموال بی‌حساب، سیراب میکرد .. اما دیگران، سرنوشت‌شان سختی و گرسنگی و تهیدستی بود .

مثلا .. مقلدین سید شهید صدر (رحمه الله) اگر نگوییم همگی آنها، اما به بیشترشان، شهریه و کمک مالی داده نمیشد .. و اگر هم داده میشد، از خرده‌نان‌های سفره‌های گسترده‌شان بود و با ده‌ها برابری که به پیروان و حامیانشان پرداخت میشد، برابری نمیکرد

و برخی از طلبه‌های حوزه علمیه در مدارس، مجبور به خوردن نان خشکی بودند که متفنن و گندیده بود .. و این را به چشم خودم دیدم .. و شاید نویسنده‌ی این جملات از آن خورده باشد .. در حالی که در طرفِ مقابلِ این طلبه‌های گرسنه (که پول خرید کتاب درسی هم نداشتند و [بهمین خاطر کتاب‌ها را] به امانت می‌گرفتیم .. آن هم کتب دست‌نویس که بسختی میتوانستیم برخی جملات و کلمات را بخوانیم) در طرفِ مقابل، در همان مدرسه، طلبه‌هایی بودند که پیرو سیستمی یا حکیم یا نجفی بودند و به کتب دست‌نویس و موارد دیگر، نیازمند نبودند

و بیرونِ مدرسه، طلبه‌هایی بودند که با خانواده‌شان در خانه‌های فرسوده سکونت داشتند، در شرایط ناگوار .. شاید بیشترشان در سال نمیتوانستند برای همسر و فرزندان‌شان لباس عید یا مانند آن بخرند .

و در حقیقت، علی‌رغمِ سختی شرایط، سعادتِ من غیر قابل توصیف بود .. آن هم بخاطرِ یک چیز .. و آن اینکه [در آن حال] من میدانم که از اهلِ باطل و گمراهی منزجر هستم و هر چه که باشند، برایشان جایگاهی قائل نیستم ..

و هر کسیکه را که - مانند حیوان - هم و غمّش شکمش باشد کوچک می‌شمارم، [کسیکه] اگر دنیای بی‌مقدار او در امان باشد، [برایش] فرقی ندارد با چه کسی باشد، بطوریکه دینش و اصولش و وجدانش را بخاطر مشتی پول می‌فروشد .. در حالیکه گمان می‌کند بهره زیادی برده است !!!

جامعه حوزوی در نجف اشرف، نمونه‌ی اختلاف طبقاتی در بالاترین سطوح است. آن‌ها به بکاربردن اصطلاح "شأنیت" عادت کرده‌اند، یعنی مثلاً فلان طلبه که وکیل مرجع یا از نزدیکان اوست و یا نزد آن‌ها در سطح علمی بالاتری است و یا مواردی مانند آن، شأن چنین طلبه یا وکیلی، چنین است که در خانه‌ای آنچنانی سکونت کند، و شأن او این است که فلان اتومبیل را سوار شود، و شأن او این است فلان چیزها را داشته باشد ... الی آخر، و چیزهای غیر از آن در شأنشان نیست ..

و با این نمایش خنده‌دار، می‌خواهند بهره‌مندی نزدیکان و اطرافیان و تکبر و رفاهشان را با یک مجوز شرعی توجیه کنند و آن "شأنیت" است، یعنی اینها متعلق به شأن و مقام بلندی هستند .. انگار که آن‌ها بندگان برگزیده خداوند و طبقه اشراف هستند و دیگران برده بوده و یا برایشان سزاوار نیست که آنطوری زندگی کنند که اصحاب شأن و مقام زندگی می‌کنند !

خود را به غفلت و بی‌توجهی زده‌اند از اینکه این موضوع عین طاغوتیت و استبداد است که نه به سیره رسول خدا محمد ص ارتباط دارد و نه به سیره امیرالمؤمنین و امامان از نسل او .. همانا امیرالمؤمنین در بخشش، بین همه مساوات و برابری را رعایت میکرد و به حرف کسیکه به او پیشنهاد داد تا از سیره و روش معاویه پیروی کرده و در بخشش فرق بگذارد، گوش نداد .. و پوشیده نیست آنچه که بر امیرالمؤمنین گذشت و شورش دنیا طلبان علیه او و اجتماع منافقین در برابر او .

الان مدافعان فقهاء به من خواهند گفت: شهریه‌های حوزه، بی تفاوت بین طلاب توزیع میشود.

[در پاسخ] می‌گویم: بلکه مقدار شهریه‌ی آن‌ها بر حسب درجه علمی طلبه است که تابع روش‌های [آموزشی] آنهاست .. و صرف نظر از این مطلب، برای آنکه به طلبه شهریه بدهند، باید پیش اساتید معینی که اطرافیان مرجعیت انتخاب کرده، درس بخواند، و همچنین نباید از کسانی باشد که به مرجعیت و پیروانش می‌گوید بالای چشمتان ابروست .. و موارد دیگر .

طلبه سالها در حوزه سپری میکند و انواع تلخی‌های فقر را می‌چشد و بعید است به او شهریه بدهند، مگر پس از اما و اگر هایی .. بلکه [باید گفت] هرگز به او شهریه نمدهند تا اینکه از عیوب مرجعیت و سیاست‌های آن‌ها که منحرف از روش اهل بیت ع است، چشم‌پوشی کرده و زیر عبایشان باشد، یا اینکه ساکت باقی بماند و ببیند و دم نزند و در دلش پنهان نگه دارد تا آنکه

بمیرد. اما اینکه طلبه‌ای مامشات نکند و از بیان حق ساکت نشود و با این حال شهریه هم بگیرد، این از نوادر روزگار است.

و من بشخصه یکی از طلبه‌ها را می‌شناسم که پس از یکی دو ماه از ورودش به حوزه، شهریه می‌گرفت، شاید بپرسید چرا؟

جواب: چون مقلد سیستانی بود و وکیل سیستانی (فلانی) او را تایید کرده بود !!!

مثل او بسیار بسیار است .. و نسبت به نزدیکان و اطرافیان مراجع و افرادی که واسطه [پارتی] دارند، مسئله به شهریه ختم نمیشود .. بلکه آنچه که از تحت عباى مرجعیت برایشان میرسد، بی حد و حساب است ..

بگونه‌ای که میبینی فلان طلبه در مدت زمان کوتاه، خانه‌ای خریده یا ساخت و وسایلیش و .. و .. از کجا؟!

طبیعتاً از اموال شرعی که مال امام مهدی ع است و اینها بر آن مسلط هستند .. و بجای آنکه صرف یتیمان و بینوایان و زنان بی‌شوهر که نیازمند آن مال هستند، بشود، میبینی که بسهولت و آسانی روانه‌ی جمع اینها شده و یکی از آنها را میبینی که انگار پروانه‌ی داخل پيله است!

و اما و کلاء و طلبه‌هایی که برای جمع‌آوری خمس در شهرها می‌گردند، برای آن‌ها سهم ثابتی از مالی که جمع میکنند وجود دارد، "نصف" یا "یک سوم" یا "یک چهارم" .. در کمترین حالت ..

پس هر چقدر آن طلبه و وکیل، در جمعی از تاجران و کشاورزان که مبلغ بیشتری از خمس را به دنبال دارد، تلاش کنند، نسبت و سهم آن‌ها بیشتر خواهد بود ..

طلبه‌ها را میبینی که از منبر بالا می‌روند و جهنم را نزدیک سر این بینوایانی قرار میدهند که بسختی کار میکنند و به زحمت غذایشان را فراهم میکنند .. چرا؟ چون خمس نپرداخته‌اند ..

و میبینی فکرش این است که چقدر از مال خمس جمع خواهد کرد و سهمش از آن چقدر خواهد بود، مثلاً اگر توانست پنج میلیون جمع کند، در کمترین حالت سهمش از آن یک میلیون خواهد بود، و اگر مرجع برای او یک سوم و یا نصف حساب کند، سهمش بسیار بیشتر از یک میلیون خواهد بود !!!

و مردم را میبینی که با حُسن‌نیت و خوش‌بینی، اموالشان را به این و کلاء می‌پردازند با این تصور که این اموال، به نیازمندان شرعی‌اش خواهد رسید، درحالی‌که نمیدانند که در کمترین حالت، یک

چهارم آن به شکم این وکیل می‌رود .. و یک رسید هم با مهر مرجع برایشان می‌آید به نشانه ی اینکه: مبلغ تمام و کمال دریافت شده است !!!

و این وکیل به خانه‌اش برمی‌گردد درحالی‌که پُر از سرمستی و خوشحالی است .. در حالیکه اموال نیازمندان و یتیمانی را دزدیده است که چه بسا در مسیرش از آن‌ها عبور کند درحالی‌که کیسه اموال آن‌ها در دستش است .. آن‌ها را کف خیابان در حالتی غم‌انگیز می‌بیند .. و چه بسا طاقت ندارد که به آن‌ها نگاه کند !!!

و نمیدانم چه مجوز شرعی وجود دارد برای این مکر و حيله ای که اگر واجب نبود حق بیان شود و نقطه‌های حروف گذاشته شود و سیره ی عثمانی در آخر الزمان بیان شود، انسان حیا میکرد درباره آن صحبت کند

پس در چنین شرایطی و در این فساد مالی شرم‌آور، سید احمدالحسن ع با یک اعتراض بسیار محکم در مقابل این فساد مالی ایستاد، و در آن زمان بسیاری از طلبه‌های حوزه علمیه نیز او را در این مسیر حمایت کردند، و در حوزه علمیه غوغایی بپا شد که برخی از بزرگان حوزه نیز به آن وارد شدند .. چرا که اخبار این اعتراض حتی به برخی از استان‌های عراق هم رسید و تنها محدود به نجف نبود ..

و مردم شنیدند که در اینجا شخصی وجود دارد و جمعی از میان حوزه علمیه همراه او هستند که در مقابل فساد مالی حوزه علمیه ی نجف اشرف، اعتراض کردند، و من بشخصه در جریان این اعتراض بودم و اخبارش را از نزدیک میشنیدم و از حامیان آن بودم و با این سیاست مالی زشت، بشدت مخالف بودم.

و از لطیفه‌های خنده‌دار (بدترین مصیبت، آن مصیبتی است که انسان را به خنده وا دارد [یک ضرب‌المثل عربی]) این است که چند روز پیش، از یکی از بوق‌های مرجعیت که از آن بهره‌مند است، خواندم که گفته بود:

احمدالحسن و حامیانش بر سیاست مالی مرجعیت اعتراض کردند، چراکه مرجعیت به آن‌ها شهریه نمیدهد ... !!!

و این جاهل نمیداند که هرکسی که در حوزه با سید احمدالحسن ع معاشرت داشته او را به این ویژگی میشناسد که او از دریافت شهریه یا کمکی از مراجع خودداری میکرد، بخاطر عدالت نداشتن آن‌ها در تقسیم حقوق شرعی .. و بسیاری از کسانی‌که از اعتراض سید احمد الحسن حمایت کردند، از کسانی بودند که از مراجع شهریه میگرفتند و برخی از آن‌ها رفتند و کارت شهریه را در

صورت سیستمی و در دفتر او انداختند، و با دریافت شهریه ی او مخالفت کردند ..تا بر فساد مالی آن‌ها اعتراض کرده باشند ..به این امید که وجدانشان بیدار شده و از گمراهی‌شان بازگردند .

یعنی این معترضین، فقط بخاطر خودشان اعتراض نکردند بلکه بخاطر دیگران و بخاطر نیازمندان و بینوایان و مظلومان اعتراض کردند ..وگرنه همانطور که گفتم بسیاری از آن‌ها شهریه می‌گرفتند و در دفتر مراجع، شناخته شده بودند ..اما خدا بکشد حسد و کینه و تعصب کورکورانه را که با صاحبش چه میکند !!!

و پس از این اعتراضی که سید احمد الحسن آن را رهبری کرد، اوضاع سیاست مالی مراجع کمی بهتر شد، اما بسیار محدود باقی ماند و اطرافیان مراجع و نزدیکان آن‌ها در تکبر و رفاهشان باقی ماندند، به حساب افرادی که تنگدستی و فقر، آن‌ها را نابود کرده است.

سخن در اینباره بسیار طولانی و دارای شاخه‌های مختلفی است، اکنون آن را رها میکنیم، شاید در مناسبت‌های دیگر، از آن سخن به میان بیاید .

او را اینگونه شناختم:

بسیار متواضع است، من سالها با او زندگی کرده‌ام ..در میان ما، مانند یکی از ما بود، بلکه در بسیاری از اوقات به ما خدمت میکرد ..در خوراک و پوشاک و نشستن تفاوتی با ما نداشت، و بلکه پوشش و لباس ما از لباس او بهتر بود ..و به هر مکانی که میخواستیم وارد شویم و یا سوار اتومبیل شویم، هنگام ورود ما را مقدم میکرد، و نمیپذیرفت که کسی ایشان را بر دیگر انصار مقدم کند ..همیشه میگفت:

من برادر شما و خدمتکار شما هستم و همه ی ما بسوی رضایت خداوند بلندمرتبه حرکت میکنیم، من آمده‌ام تا شما را از بت پرستی بیرون بیاورم، پس از من بت نسازید

هنگامیکه برخی از انصار با ایشان ع بشکل خاص و ویژه رفتار میکردند و در هنگام سلام کردن و دست دادن و مانند اینها، بین ایشان ع و دیگر انصار فرق می‌گذاشتند، ایشان بسیار ناراحت میشد

و همیشه میگفت: علامت و نشانه، شما را از هدف و نهایتی که آن علامت بدان اشاره دارد، باز ندارد ..امامان و حجت‌ها نشانه‌هایی در مسیر هدایت و حق هستند .. پس وسعت دیدتان را به نشانه محدود نکنید [که با این کار] در حق آن نشانه نیز ظلم میکنید ..

پوشش و لباسِ امام احمد الحسن ع و نشست و برخاستِ او ساده بود، به نشستن بر روی خاک و سجده بر آن مأنوس بود و اگر آنرا میافت، آن را رزقی از جانب خدا میدانست.. و اگر لباسش یا عبایش پاره میشد میفرمود:

الحمد لله الذي رزقنا الاقتداء بأمر المؤمنين ع (سپاس مخصوص خدایی است که اقتدا به امیرالمومنین را روزی ما نمود)

و ما بیشتر این سالها را همراه او در سفر بین استانهای عراق، برای تبلیغ و معرفی دعوت یمانی گذرانیدیم، و او در همه ی سفر هایمان به ما خدمت میکرد..هرگاه ماشین خراب میشد، او زیر ماشین به روی خاک میرفت و به روغن روان کننده و امثال آن آلوده میشد، سالها در نهایت خوش خلقی و بدون هیچگونه ابراز ناراحتی، این کار را انجام میداد.. و در شستن ظروف پس از اتمام غذا خوردن، با انصار همراهی میکرد..همچنین اگر در یکی از حسینیها بودیم، در تهیه و تدارک غذا، به انصار کمک می کرد.

و همیشه این کلام پیامبر خدا عیسی ع جلوه گر می شد:

با تواضع حکمت ساخته می شود، نه با تکبر.. و همچنین در زمین نرم گیاه می روید، نه در کوه.

و نسبت به مبارزه با منیت به ما سفارش می کرد و و می گفت:

خداوند قدوس است و تنها شخص قدوس به او نزدیک می شود، پس مقدس شوید تا خداوند به شما نزدیک شود

همراه او و از طریق او حقیقت تواضع و حقیقت دین را دانستیم؛ از او یاد گرفتیم که انسان هر چقدر به خودش نظر کرده و به خود مشغول شود و دچار عجب شود، نزد خداوند مقامش پایین می آید تا جایی که به مرتبه ابلیس ملعون می رسد که گفت "من از او بهترم" ..

و می گفت کسی که می خواهد حقیقتاً و به راستی از انصار امام مهدی باشد پس باید مصداق این آیه باشد:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۗ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

(آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است! قصص ۸۳

یعنی در ذهن آن‌ها نیز خطور نکند که آن‌ها برتری جویی در زمین را می‌خواهند و در رابطه با آن با خودشان هم صحبت نکنند و به آن میل و رغبت نداشته باشند؛ یعنی نه تنها برای برتری در زمین و فساد تلاش نمی‌کنند بلکه به ذهن هیچ یک از آن‌ها نیز خطور نمی‌کند که او از یکی از برادرانش برتر است، هر چقدر هم که ظاهرش ساده باشد.

و میگفت کسی که مومن ساده‌ای را کوچک بشمارد و کسی که نیازمندی را کوچک بشمارد همانا احمد الحسن را تحقیر کرده و کوچک شمرده است.

همیشه میگفت:

بزرگترین دشمن انسان نفسی است که بین دو پهلوی او وجود دارد.

و در حقیقت احمد الحسن مدرسه بسیار بزرگی در هر چیزی بود .. و میزان زشتی و انحطاط روش‌های تکبر و برتری جویی را که رسم رایج در بیشتر موسسات دینی است، از او یاد گرفتیم، از قبیل بوسیدن دست‌ها و برتری جویی و و ستم بر مردم و بلند گذاشتن ریش و بزرگ کردن عمامه ها؛ پس میبینی عرف رایج این است که شخص هر چقدر که گمان کند در علم پیشروی کرده ریش او دراز تر شده و عمامه‌اش بزرگتر می‌شود .. بلکه حتی نعلین‌ها نیز تغییر می‌کند و نعلین زرد به پا می‌کند .. و این نعلین زرد یعنی اینکه او مجتهد شده است .. وای بر اینچنین اجتهادی که نعلین نشانه آن است !!!!!!!!

بلکه در روزی از روزها یکی از مدعیان اجتهاد در نجف اشرف توجهم را به خود جلب کرد .. آنجا که در صحن امیرالمومنین ایستاده بودم و این مجتهد آمد و یکی از پیروانش نیز پشت سر او بود .. هنگامی که به محل در آوردن کفش‌ها رسید نعلین زردش را رها کرد بدون آنکه آن را به کفشداری تحویل دهد .. و وظیفه ی شخصی که پشت سر او راه می‌رفت این بود که نعلین زرد او را برداشته و به مسئول کفشداری دهد و هنگامی که این مرجع خارج می‌شود، این شخص جلو رفته و آن نعلین زرد را برای او می‌آورد .. پس از چنین راه و روش فرعون‌ی ای که از مسیر اهل بیت، و مسیر تواضع و سادگی و از خود گذشتگی، منحرف است بدم آمد.

اما افرادی که اکنون ادعای مرجعیت عالی (تراز اول) دارند، میبینی که مردم مثل گردانی از سربازان ساعتها می‌ایستند در انتظار اینکه نوبت به آن‌ها برسد، فقط برای اینکه دست این مرجع را ببوسند !!!!

و این مرجع را می‌بینیم که دستش را بالا می‌آورد و در بسیاری از اوقات به فرد کناری اش توجه کرده و با او صحبت می‌کند، و در این حال، مردم دستش را بوسیده و می‌روند در حالی که

او حتی به آن‌ها نگاه هم نمی‌کند ... و این چیزی است که من به چشم خود دیدم و خدا بر آنچه که می‌گوییم گواه است .

در حالیکه این مراجع، روایاتی را که در نهی از دست بوسی از اهل بیت رسیده، می‌خوانند:

صاحب سابری گوید: بر امام صادق ع وارد شدم و دستشان را گرفتم و بوسیدم حضرت فرمود:
: آگاه باش که این جز برای نبی یا وصی نبی شایسته نیست. □ اصول کافی ج ۳ ص ۲۶۷

- از امام رضا نقل شده که فرمود: نباید شخصی دست شخص دیگری را ببوسد زیرا بوسیدن دستش، همانند نماز گزاردن بر اوست. تحف العقول ص ۳۳۴

این‌ها گمان نمی‌کنند که شخصی از آن‌ها برتر باشد و به همین خاطر دستانشان را برای بوسیدن در برابر همه مردم قرار می‌دهند و گرنه چنانچه گمان می‌کردند که شاید در میان افرادی که دست آن‌ها را می‌بوسند فردی وجود دارد که از آن‌ها برتر بوده و به خدا نزدیک تر است، در اینصورت چگونه می‌پذیرند که چنین شخصی دست آن‌ها را ببوسد؟!

و این بسیار از اخلاق آل محمد و آنچه که شیعیان و دوستداران شان را با آن تربیت کرده‌اند، به دور است

و خوبی‌های شهید محمد صدر برای خداست، وقتیکه زشتی این بدعت را به روشن‌ترین نحو بیان کرد و همه ی عذرهای واهی برای توجیه این بدعت را تمام کرد، آنگاه که در یکی از خطبه‌ها و یا فایل‌های صوتی‌اش کلامی گفت که مضمون آن چنین است:

کسیکه دستش بوسیده شود شیطان است؛ چه بداند و چه نداند

و همچنین کلامی گفت که مضمون آن چنین است:

من در حوزه و جامعه غریب بودم، چراکه دستم را برای بوسیدن، جلو نمی‌گذارم .. اما ان شالله روزی خواهد رسید که در آن، کسیکه دستش بوسیده شود غریب و طرد شده خواهد بود

بله .. ان شالله این روز بسیار نزدیک است .. دین محمد و آل محمد ع بدون بدعت یا تحریف، تر و تازه باز می‌گردد، پس فجر صادق طلوع کرده و ما منتظر طلوع خورشید هستیم .. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: (... وعده آنان صبحگاهان است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!) هود ۸۱.

بله نزدیک است و بسیار نزدیک است و دل‌های ما مشتاق این صبحی است که روشنی چشم پرهیزکاران منتظر میباشد و کسیکه آن را دور می‌شمارد تشکیک کنندگان دارای شک هستند؛ خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: (آن‌ها آن را دیر می‌بینند و ما آن را نزدیک می‌بینیم) المعارج ۶-۷.

سید احمد الحسن بر نادیده گرفتن ذات و مبارزه با نفس و ذوب شدن در محبت خداوند و شناختن او و اولیای او، تاکید بسیاری می‌کرد، بلکه همیشه بر این تاکید می‌کرد که هدف انسان از اطاعت، بهشت و در امان ماندن از آتش جهنم نباشد، بلکه انسان باید خداوند را بدین خاطر عبادت کند که او سزاوار عبادت است، چنانکه از امیرالمومنین نقل شده است .. پس کسی که نفسش و هوای نفسش را کُشت میتواند حقیقتاً در ملکوت خداوند و جایگاه متقین وارد شود .. اما کسیکه به نگاه به نفس خودش مشغول باشد، به میزان این مشغولیت از پروردگارش غافل است.

و همیشه می‌فرمود: ما چه کسی هستیم که [بخواهیم] برای خودمان فضیلت یا مقام یا برتری بر دیگران به شمار آوریم؛ وقتی امیرالمومنین و سید الموحدین درباره خودش می‌گوید:

پروردگارا! همانا بر نفس خودم در توجه به آن، ستم کردم، پس وای بر نفس من، اگر آن را نیامرزی

پس ما چه کسی هستیم تا به خود مغرور شده و به نگاه به نفس یا عجب مشغول شویم یا اینکه اینگونه ببینیم که حقی از حقوق خداوند بر خودمان را ادا کرده ایم .. برای ما شایسته است که از وجودمان حیا کرده و خجالت بکشیم و نسبت به تقصیرمان در حق خداوند بلند مرتبه و شکر نعمت‌های بی شمار او بر ما، از روی حسرت و پشیمانی دستمان را بگزیم ..

در هر حال، تا بدینجا سر قلم شکست، این عرصه ای است که هرچقدر در آن نوشته شود به انتهایش نمیرسم و نمیتوانم مشتی از خروار را توصیف کنم .. من نمی‌توانم تواضع این بنده با عظمت را توصیف کنم مگر بوسیله آن چیزی که از او شناختم و چگونه می‌توانم او را بشناسم .. چگونه ثریا شناخته شود .. و از کجا چنین چیزی برای من باشد .. انبوهی از کلمات و تعابیر در خاطر می‌آید و در ترتیب آن‌ها سردرگم می‌شوم .. تا آنجا که می‌بینم نمی‌توانم چیزی بنویسم ..

اما شاید بتوانیم چیزی از حقیقت را بفهمیم هنگامیکه از او می‌شنویم که درباره خودش چنین می‌گوید:

من خودم را تنها گناهی در نزد پروردگارم می‌بینم

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

او را اینطور شناختیم:

نسبت به دنیا و زینت آن، زاهد و رویگردان است و هرگز برای آن ارزشی قائل نیست. رویگردان است، نه مانند زاهدان دروغین که در برابر مردم به زهد تظاهر کرده اما دل هایشان آکنده از حب دنیا و ریاست و مقام و منصب و فخر فروشی است. بلکه زهد او مانند پدران پاکش می‌باشد چه در گفتار و چه در رفتار. از نشانه‌های برتری جویی و فخر فروشی متنفذ است. با تواضع و سادگی و قناعت خو گرفته است. خانه‌ای ندارد که خودش یا خانواده‌اش در آن پناه بگیرند. و اتومبیلی ندارد که او را جابجا کند و نیاز هایش را بوسیله آن برطرف کند و ندارد. و ندارد. و ندارد. گویی او در این دنیا مهمان است و به زودی رهسپار می‌شود.

با این حال، هنگامی که او را میبینی او را بی نیازترین و عزیزترین فرد می‌یابی. در هر چیزی بر خداوند بلند مرتبه توکل می‌کند همه تلاشش را در طاعات خداوند بلندمرتبه و اصلاح امور مردم و زنده کردن سنت‌ها و از بین بردن بدعت‌ها صرف می‌کند.

اما از لحاظ رزق و روزی دنیایی، این کلام امیرالمومنین بر او تطبیق پیدا میکند:

ای مردم بدانید کمال دین طلب علم و عمل بدانست، بدانید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم‌تر است زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده. عادل (که خداست) آن را بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و بشما میرساند ولی علم نزد اهلش نگهداشته شده و شما مأمورید که آن را از اهلش طلب کنید، پس آن را بخواهید.

از او اینگونه یاد گرفتیم: کسی که بین خودش و خداوند را اصلاح کند خداوند همه امور او را بر عهده می‌گیرد و برای او از هر تنگنایی راه برون‌رفت و گشایشی قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌دهد همان گونه که خداوند بلندمرتبه فرمود:

... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۗ وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ ۗ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

ترجمه: ... و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند * و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است! طلاق، ۲ و

و رزق و روزی پاک همان چیزی است که با اطاعت خداوند و در اطاعت خداوند و برای اطاعت خداوند است یعنی طلب رزق و روزی نیز باید برای طاعت خداوند و به جا آوردن چیزی باشد که او بر ما واجب نموده است، از قبیل: یاری دین و کمک به فقرا و نیازمندان و برطرف ساختن نیازهای ضروری خانواده و بستگان ..نه اینکه به مال اندوزی علاقه وجود داشته باشد و نسبت به دنیا و مقام حرص وجود داشته باشد .. قلب ظرفی است که در آن واحد گنجایش دو چیز را ندارد، یا حب خداوند و یا حب به دنیا ..ما آفریده نشده ایم که دنیا و زینت آن ما را به خود مشغول کند و با سگ‌های وحشی آن درگیر شویم.

و همیشه توصیف امیرالمومنین از دنیا، در او نمود پیدا می‌کرد که فرمود:

- دنیا مردار است و طالبان آن سگ‌ها هستند از هر کسی که چیزی از آن را بخواهد باید بر همزیستی با سگان صبر کند . شرح احقاق حق، ج ۳۲ ص ۲۳۷

- به خدا سوگند این دنیای شما پیش چشم من از استخوان خوک در دست فرد جذامی پست تر است . نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۲

و همیشه با درد و حسرت این کلام خداوند بلند مرتبه به هم صحبت خود موسی بن عمران را تکرار می‌کرد:

امام صادق ع فرمود: خداوند در مناجات با موسی فرمود: ای موسی هرگاه دیدی که فقر به تو روی آورده بگو عرض خوش آمد به نماد صالحان و هرگاه دیدی که ثروت و بی نیازی به تو روی آورده بگو گناهی است که در عقوبت آن تعجیل صورت گرفته است کافی ج ۲ ص ۲۶۳

و همیشه به یاد می‌آورم که سخن پیامبر خدا عیسی ع در او نمود پیدا می‌کرد:

خوابیدن بر روی زباله‌ها و خوردن نان جو [چنانچه] با سلامت دین [همراه باشد] بسیار [و ارزشمند] است . معانی الاخبار ص ۳۴۱

بله مولای من چنین چیزی در زمان کنونی بسیار زیاد [و غنیمت] است اگر با سلامت دین و عقیده همراه باشد ..

این آن چیزی است که از تو آموختیم ای فرزند پاکان و از خداوند بلند مرتبه می‌خواهیم که اطاعت از خودش و زهد در این دنیا را روزی ما گرداند و ما را از اهالی آخرالزمان قرار ندهد، کسانی که عالم را تنها با لباس نیکو و برتری جویی و غرور می‌شناسند، همانگونه که از پیامبر محمد وارد شده است:

زمانی بر امت من فرا رسد که علما را تنها به لباس و ظاهری نیکو می‌شناسند(و نه علم و فضیلت) و قرآن را فقط با تلاوت زیبای آن می‌شناسند(و بدان عمل نمی‌کنند)، و خداوند را عبادت نمی‌کنند، مگر در ماه رمضان، اگر چنین بود خداوند سلطانی را بر آنان مسلط می‌کند که علم و حلم و رحم ندارد بحار الانوار، ج ۲۲ ص ۴۵۴

زمانی برای مردم پیش آید که برای طمع دنیا باطنشان پلید و ظاهرشان زیبا باشد، و از ظاهر خویش ثواب خدا را مقصود نداشته باشند، دینشان ریا باشد و ترس از خدا بآن‌ها آمیخته نشده باشد: خدا آن‌ها را مجازاتی همگانی کند، سپس با دعای غریق، دعا کنند و خدا مستجاب نکند.

کافی ج ۲ ص ۲۹۶

آری دعای غریق ... این دعایی است که اهل بیت ع به خواندن آن در هنگام ظاهر شدن فتنه‌ها در آخرالزمان سفارش نموده و [گفته‌اند] راه خلاصی از فتنه هاست:

عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل می‌کند: به زودی شبهه‌ای به شما می‌رسد که در آن نه نشانه اشکار دارید و نه پیشوای هدایت و کسی از آن شبهه نجات نمی‌یابد مگر آن که مانند فردی که در شرف غرق شدن است، دست به دعا بردارد! گفتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: می‌گویی: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»، و من هم گفتم: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک»، امام فرمود: خدای تعالی مقلب القلوب و الابصار است و لیکن همچنان که من گفتم بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» کمال الدین ص ۳۵۲

اهل بیت در این حدیث و دیگر احادیث تصریح می‌کنند که تنها راه نجات مردم از فتنه‌های آخرالزمان رجوع به خداوند بلند مرتبه و تمسک به او و طلب هدایت از او می‌باشد و امروز فقهای سوء را می‌بینیم که اینگونه به مردم القا کرده و می‌گویند ما راه نجات هستیم و مردم تا زمانی که به فقهاء متمسک باشند، در خیر و بر حق هستند .. انگار که فقهاء اصحاب وحی هستند و چیزی به این زمین نازل نمی‌شود و به آسمان بالا نمی‌رود مگر از طریق آن‌ها !!!

این در حالیست که اگر به اهل بیت مراجعه کنیم و از آن‌ها درباره فقهای آخرالزمان بپرسیم پاسخ را اینگونه می‌یابیم:

- محمد بن مسلم می‌گوید مردی از امام صادق ع پرسید چه موقع قائمتان ظهور می‌کند؟ فرمود: «چون گمراهی بسیار و هدایت اندک و ستم و فساد فراوان و صلاح و استواری کم گردد، و هنگامی که مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند و فقیهان به دنیا متمایل گردند و شاعران و

شعرها در مردم فراوان گردد ... در این هنگام به نام قائم ع در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان فریاد بلند شود و حضرت در روز عاشورا، قیام فرماید. گویی او را می بینم که بین رکن و مقام ایستاده است و جبرئیل در پیشگاهش ندا می دهد: «البیعة لله» *بیعت فقط از آن خداوند است* و شیعیانش به سوی او رو می کنند» معجم احادیث امام مهدی ع : ج ۳ ص ۴۹۰

- رسول خدا ص فرمود: زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن نمی ماند مگر رسم و نوشتنش، و از اسلام نمی ماند مگر نامش، که خود را به آن بنمایاند و اسلامگرا نامند، ولی آنان دورترین مردمان از اسلام هستند، مساجد ایشان آباد است ولی از هدایت خراب و ویران است، فقیهان این زمان بدترین فقیهان زیر آسمان می باشند، چراکه از آن ها فتنه برخیزد و به سویشان باز خواهد گشت . کافی ج ۸ ص ۳۰۷

- از امام باقر ع نقل شده است که فرمود: «در آخرالزمان از قومی تبعیت خواهد شد که گروهی از آن ها ریاکارند و به عبادت و زهد می پردازند، بدعت گزارانی سفیه اند که امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند مگر وقتی که از ضرر و خطر ایمن باشند، برای *فرار از تکلیف* به دنبال بهانه و راه گریز می گردند، از لغزش و فساد عالمان پیروی می کنند...» تهذیب الاحکام: ج ۶ ص ۱۸۰

- رسول خدا (ص) از خدای سبحان و بلند مرتبه در معراج پرسید : خداوندا پس آن چه وقت خواهد بود (قیام قائم) ؟ خداوند عزوجل وحی فرمود : آن ، زمانی خواهد بود که علم برداشته شود و جهل ظاهر شود و قرائت کنندگان زیاد شوند و عمل کنندگان کم گردند و فقر زیاد شود و علمای هدایت کننده کم و فقهای گمراه کننده خیانت کار ، زیاد گردند. کمال الدین و تمام النعمة ص ۲۵۱

- مفضل میگوید: از امام صادق شنیدم که فرمود: هرگاه قائم ما قیام کند با دروغگویان شیعه شروع کرده و آن ها را به قتل میرساند . اختیار معرفة الرجال، ج ۲ ص ۵۸۹

- ابو جارود از امام باقر ع سوال نمود چه زمانی قائم شما به پا می خیزد؟ فرمود ای اباجارود زمانش را درک نمی کنید پس گفت اهل زمانش را چه طور؟ فرمود اهل زمانش را هم درک نمیکنید قائم به پا میخیزد بعد از نا امیدی شیعیان ؛مردم را سه بار دعوت میکند اما کسی جوابش را نمیدهد تا اینکه در روز چهارم دست در دیوار کعبه میگذارد و میگوید خدایا کمکم کن ودعایش رد نمیشود خداوند نیز به ملائکه ای که رسول الله ص را در روز بدر یاری کردند دستور می دهد حضرت مهدی علیه السلام را یاری کنند و آن ها که تا آن زمان هنوز آماده باش بوده وزین اسبهای واسلحه های خود را زمین نگذاشته اند با حضرت بیعت میکنند ، سپس سیصد و سیزده مرد با

حضرت بیعت می‌نمایند و حضرت به مدینه رفته و مردم نیز همراه حضرت به مدینه می‌روند.....
دلایل الامامه صفحه ۴۵۵

و روایات بسیار دیگری که در این مجال مختصر نمی‌گنجد ..

در پایان می‌گویم: این مطالب، کم از بسیار است، از مطالبی که به سبب آن سیداحمدالحسن ع را شناختم و با سرعت و با عجله آن را نوشتم .. و در پیشگاه خداوند و رسول او و اهل بیت از تقصیر عذرخواهی میکنم .. اما امیدوارم که در آینده موفق شوم تا سیره و تاریخچه دعوت مبارک یمانی را بنویسم و در آن تلاش میکنم تا هر آنچه را که از ابتدای دعوت تا کنون فهمیده و با آن زیسته‌ام، جمع‌آوری کنم.

والحمد لله رب العالمین ، و صلی الله علی محمد واله الأئمة والمهدیین ، واللعن الدائم علی أعدائهم إلی یوم الدین.

شیخ ناظم عقیلی

یکشنبه، ۲۳ جمادی الثاني ۱۴۳۱ هـ.ق، مصادف با ۱۶ خرداد ۱۳۸۹